

بیانیه حزب کارایران (توفان) پیرامون دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

شرکت در انتخابات ایجاد مشروعیت برای رژیم است

رژیم جمهوری اسلامی هم می داند که انتخاباتش قلابی است

“نقش مستوری و مستی نه به دست من و دوست
آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم”

حافظ

بازار انتخابات در ایران بسیار گرم است. این گرما بشدت تحت تاثیر رویدادهای جهانی نیز قرار دارد. بویژه ممالک اروپائی و آمریکا چشم به نتایج انتخابات ایران دوخته و بر روی آن سرمایه گذاری کرده اند. همین سرمایه گذاری و دلسوزی امپریالیستها برای نتایج دلخواه انتخابات ایران کفایت تا نتیجه انتخابات را برخلاف میل آنها تغییر دهد. انتخابات ایران این بار تحت فشار جهانی صورت می گیرد که از بیرون اعمال نفوذ می شود تا احمدی نژاد بر سر کار نیاید و چنین تبلیغ می کنند که اگر اصلاح طلبان بر سر کار آیند باب مذاکرات ایران و آمریکا گشوده گشته و محاصره اقتصادی پایان یافته و وضعیت مردم گویا بهتر می شود، این سیاستی است که توسط امپریالیستها برای اعمال نفوذ در نتایج انتخاباتی توسط رسانه های گروهی و رادیوهای خارجی القاء می گردد. چنین دخالتی در کار انتخابات تقلبی ایران دقیقا می تواند نتایج معکوس بجای بگذارد. درست است که مردم ایران مخالف رژیم جمهوری اسلامی هستند و در اقصی نقاط ایران به این رژیم اعتراض کرده و از آن انتقاد می کنند ولی مردم آمادگی تغییر رژیم جمهوری اسلامی را ندارند و چه بسیاری که علیرغم اعتراض به این رژیم در همین رژیم به آلف و الوفی رسیده اند و از اقشار اپوزیسیون مرفه الحال هستند که با هر تغییری که ممکن است به ضررشان تمام شود مخالفتند. حتی این روحیه که بین بدو بدتر بد را انتخاب کنیم در سکوت بی تفاوتی عمومی مردم محو می شود.

در ایران از بعد از ۲۲ بهمن مبارزه مردم برای استقرار دموکراسی و آزادی بطور مستمر ادامه داشته است. در ایران علیرغم اعتراضات کارگری و مبارزه سازمانهای مدنی و بویژه اعتراضات بر حق زنان نمی توان هنوز از وضعیت انقلابی سخنی به میان آورد.

مردم بطور کلی نسبت به انتخابات بی تفاوت اند. این مردم همان مردمی نیستند که با پاسخ “نه به رژیم” در جنبش دوم خرداد برای بی اعتبار کردن رژیم و امید به تغییر به صورت میلیونی در انتخابات شرکت کرده بودند، رژیم را غافلگیر نموده و همین واقعیت مانع از آن می شد که بشود یک شبه صندوقهای رای را تغییر داد. در این انتخابات موج فشاری از پائین وجود ندارد تا بالائینها را بترساند و به عقب نشینی وا دارد، مردم به شدت سرخورده هستند، همه چیز از بالا و با توجه به اوضاع کنونی جهان تنظیم می شود. این امر نیز بسیار طبیعی است. زیرا وقتی مردم تشخیص می دهند شرکت آنها در انتخابات بطور کلی تاثیری در سیر حوادث، در سرنوشت آنها، در سیاست داخلی و خارجی ایران ندارد و اساسا نامزد مورد اعتماد آنها در میدان انتخاباتی حضور ندارد نسبت به سرنوشت و نتایج این انتخابات که عملا به آنها مربوط نیست با بی تفاوتی برخورد می کنند و این خود زنگ خطری برای رژیمی است که می خواهد به جهان خارج چنین وانمود کند که مورد اعتماد مردم بوده و پایگاه توده ای دارد. مردم ناظر نزاع جناحهای هیات حاکمه اند.

در رژیمی که شورای نگهبان آن نظارت می کند که چه کسی خود را نامزد کند و صلاحیت نامزدها را به جای تکیه بر تشخیص مردم خود در دست گرفته است مردم چه اعتمادی می توانند به این نامزدها داشته باشند. مردم، خود شورای نگهبان را فاقد صلاحیت می دانند. این شورا یک صافی به تمام معنا برای غربال مخالفین و منتقدین است. این ویژگی شورای نگهبان دیگر قابل کتمان نیست و خود آنها نیز سعی ندارند این خصوصیت را استتار کنند. حتی اظهارات آنها برخی مواردی در جهت تهدید و تحت فشار گذاردن معترضین و دگر اندیشان خودی است. این شورا خود را به قوه مقننه تحمیل کرده است و بجای مردم می خواهد با مغز علیلش فکر کند. مردم که نابینا نیستند و همه آنها فرزندان انقلاب شکوهمندی در ایران بوده و مزه دموکراسی ابتدائی و قدرت مردمی را چشیده اند. آنها نمی توانند این مضحکه را مورد تأیید قرار دهند.

رژیم جمهوری اسلامی هم می داند که انتخاباتش قلابی است و به مصداق “آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته” آنرا به مردم عرضه کرده است و شرمی هم بابت آن ندارد. ولی این رژیم از بی تفاوتی مردم نیز می ترسد و انتظار دارد هر بلائی می خواهد سر مردم در آورد، مردم را غارت کند و حساب پس ندهد و مردم همانطور به صورت

“سربزیر و سربگوش” باقی بمانند و خطری برای رژیم فراهم نیاورند. آنها نتیجه بی تفاوتی مردم را در اعمال خودسرانه خویش و اهمیت ندادن به مردم جستجو نمی کنند. این حساب رژیم حاکم در ایران درست از کار در نمی آید. رژیم جمهوری اسلامی از هم اکنون تلاش دارد با تبلیغات و تهدید مردم را بیای صندوقهای رای بکشاند. آنها از بی تفاوتی مردم آگاهند و می ترسند اگر تعداد شرکت کنندگان در انتخابات کم باشد “مشروعیت” آنها در عرصه جهانی مورد تردید قرار گیرد و در مذاکره با آمریکا از موضع ضعیفتری برخوردار باشند. امروز سخن بر سر آن است که از مجلس لایحه ای را بگذرانند که به افراد ۱۵ ساله هم حق رای داده شود. بر سر این سیاست همه بخشهای حاکمیت متفق القولند. چه بسا آوردن چهره های متفاوت به عرصه انتخابات نظیر موسوی و کروبی و نظایر آنها بیشتر به این جهت باشد که پیروان آنها را نیز برای اجرای نمایش تبلیغاتی به پای صندوقهای رای بکشانند.

آنها بجای اینکه به خواستهای مردم تکیه کنند، هویت مردم را به رسمیت بشناسند، برای انسانها به عنوان انسان ارزش قایل شوند و به خرافات مذهبی پایان دهند و دست اوباشان و طفیلیها را از جان و مال و ناموس مردم کوتاه گردانند تا پایگاه اجتماعی قدرتمندی پیدا کرده و بتواند در مقابل امپریالیستها مقاومت کنند با شعبده بازی در تلاشتن تا تنها نمای خارجی خویش را رنگ آمیزی نمایند. این سیاست سرانجام به بن بست می رسد. سیاستی که مردم را در نظر نگیرد وجود خودش مورد سؤال است.

در انتخابات شما با دارو دسته هائی روبرو می شوید که اسامی عجیب و غریب به روی خود گذارده تا در یک رژیم متکی بر ولایت فقیه که مردم را مهدورالدم می داند و برای بشر ارزشی قایل نیست، ادای جمهوری را که ظاهراً باید متکی بر خواست مردم و نه ایزد باری تعالی باشد درآورند. تعداد نامها متفاوت است و در هر دوره اسامی تغییر رنگ می دهد. خطوط بین این جریانها بسیار نفوذ پذیر و سیال است. اعضاء این احزاب وقتی می دانند که تصمیماتشان بی ارزش است و آنچه استاد ازل گفت بگو می گویند و چشمهای آنها به انگشت اشاره ولایت فقیه دوخته است، فاقد روحیه حزبی هستند و تلاشی هم برای تحقق برنامه دارای آینده و دوراندیشانه نمی کنند. این امر موجب آن می شود که براحتی می توان از حزبی خارج شد و بدرون حزب یا سازمان دیگری رفت زیرا همه آنها چشم به انگشت اشاره رهبر دوخته اند. باین جهت اصولیتی در کار نیست جز تمایل مشترک به حفظ رژیمی مستبد و مذهبی که باین افراد امتیازات فراوانی داده است تا مجموعه رژیم را حفظ کنند. آنها جدی نیستند، به خودشان هم احترام نمی گذارند و گرنه چگونه ممکن است آقای خاتمی با شل کن سفت کن به وسط میدان بپرد و سپس با آمدن موسوی کناره گیری کند. کسی که به حرف خود ایمان داشته باشد و بخواهد آنرا متحقق کند باید برای اجرا و تحقق سیاستش مبارزه کند و سایر رقبا را در این مبارزه به کناری زند و یا منفرد کند. کار خاتمی نشانه آن است که همه این کارها بازی است، جدی نیست، رهبران “اصلاحات” فقط پهلوان پنبه هستند. اختلافات آنها اختلاف سلیقه است. شما با نامهای “سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی” و یا “مجمع روحانیون مبارز” و “جبهه مشارکت ایران”، “جامعه روحانیت مبارز”، “جامعه مدرسین حوزه علمیه قم”، “حزب کارگزاران سازندگی”، “جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی”، “اصولگرایان” و... روبرو هستید. از برنامه آنها سر در نمی آورید. حرفهای پاره ای از آنها انتقاد به دولت است ولی خودشان معلوم نیست چه می گویند. توجه کنید در حالی که حزب رفسنجانی که همان “حزب کارگزاران سازندگی” است از موسوی به دفاع برخاسته غلامحسین کرباسچی دبیرکل این حزب اداره کننده ستاد انتخاباتی کروبی است. آقای عطریانفر عضو دیگر شورای مرکزی این حزب نیز با آقای کروبی همکاری می نماید. این در حالی است که “مجمع روحانیون مبارز” که تا دیروز با کروبی بود امروز هنوز تصمیم نهائی خویش را اعلام نکرده ولی بنظر می رسد هوادار موسوی است.

روزنامه “اعتماد” که از هواداران “اصلاح طلبان” است نوشت: “انتخابات ریاست جمهوری این دوره پر از شگفتی است و فقط مختص یک جناح خاص هم نیست. در جناح اصولگرا، همه هر کسی را به عنوان کاندیدا قبول دارند الا محمود احمدی نژاد را، هر روز نام یکی شنیده می شود. یک بار محسن رضائی، یک بار محمد قالیباف و یک بار هم حسن روحانی و دیگران. اما وضع در جناح اصلاح طلبان تقریباً سرگیجه آور است. پس از انصراف سید محمد خاتمی، با آن که همه فکر می کردند انتخاب آسانتر شده است اما سرگیجه بیشتر شده و هر کسی دور خویش می چرخد!“. روزنامه “رسالت” در مقاله خود به عنوان “پرسش های بی پاسخ” در انتقاد از کروبی نوشت: “...پرسش از آقای کروبی به عنوان بزرگترین تجدید نظر طلب در جبهه دوم خرداد این است که اگر مخاطرات همراهی با مشارکت و مجاهدین (منظور مجاهدین انقلاب اسلامی است-توفان) بیش از فواید آن است. که حضرت عالی بنا بر تجربه ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی ترجیح می دهید جایی در کابینه خود برای ایشان در نظر نگیرید. پس چرا تئوریسین پروژه خروج از حاکمیت یعنی عباس عیدی و برخی افراطیون دوم خردادی را در اردوگاه خود پناه داده اید؟ پراگماتیسم افراطیون در عصر بی اقبالی دوم خرداد، به طور طبیعی آنها را به سمت مهدی کروبی سوق داد اما

آیا این طیف تا پایان این رقابت نفس گیر در کنار کربوبی باقی می ماند؟ و افرادی نظیر کرباسچی، عمادالدین باقی، نبلی، عبدی و قوچانی چه خوابی برای کربوبی دیده اند؟...

شما اگر قرار باشد بر اساس این طیف رنگارنگ و افراد رنگ و وارنگ و رنگ عوض کن دآوری کنید به شدت به سرگیجه دچار می شوید و نمی توانید از این کلاف سردرگم سردر آورید. تشریه اعتماد البته کمی از سیر حوادث عقب مانده است و توجه ندارد که اصولگرایان بر سر احمدی نژاد که مورد تأیید کامل خامنه ایست به توافق رسیده اند. آن جبهه ای که داربستش در هم ریخته جبهه سست اصلاح طلبان است.

امروز دو گرایش عمده در ایران به جان هم افتاده اند. هر دو گرایش از خودی ها هستند. نزاع آنها بر سر این است که کدام جناح بتواند بهتر بر منابع ثروت میهن ما غلبه کند و از قبل آن استفاده نماید و در حفظ رژیم سرمایه داری موفقتر است. طبیعتاً برای اینکه آنها بتوانند از این منابع برای مدت طولانی تری استفاده کنند تلاششان این است که قدرت سیاسی را در دست داشته و برای مدت بیشتری حکومت کنند. آنها می کوشند در حفظ قدرت سیاسی که یک قدرت طبقاتی است مشترکاً بکوشند.

مردم از اصلاح طلبان دلخوشی ندارند زیرا آنها نشان داده که توانائی رهبری نداشته و از مردم بیشتر می ترسند تا از جناح رقیب. آنها روزی که اعتماد بیست میلیون را جلب کرده بودند نتوانستند کاری کنند حال چگونه می خواهند در حضيض ذلت اعتماد عمومی را کسب کرده و مردم را به پای صندوقهای رای بکشانند. آنها در همان زمانی که در قدرت بودند اعلان کردند که مدافع اساس جمهوری اسلامی بوده برای حفظ و بقاء آن کار می کنند. خاتمی آن سید خندان فاقد ستون فقرات سیاسی است و در بزلی و شعبده بازی لنگه ندارد. وی نقش آتش نشانی را در موقعیکه میلیونها نفر خواهان تغییر بودند ایفاء کرد. این عده هوادار لیبرالیسم اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصی سازیها و... بوده و در تمام دوران حکومتشان از خصوصی سازیها بشدت حمایت می کردند و تلاش داشتند سرمایه های خارجی را به ایران بکشانند. در دوران مذاکرات پیرامون برنامه غنی سازی اورانیوم در ایران اصلاح طلبان پروتکل الحاقی پیمان منع گسترش سلاحهای کشتار جمعی را امضاء کردند که یک سند خیانت ملی است. اصلاح طلبان حتی میان خویش نیز نمی توانند به توافقی برسند و چهره های متعددی را معرفی می کنند، کربوبی، خاتمی، موسوی... تا انتخابات معلوم نیست به این فهرست چند نفر دیگر اضافه می شوند. البته اگر انتخابات بدور دوم برسد اصلاح طلبان بخت اینکه بر سر یک نامزد با هم ائتلاف کنند دارند. ولی این ائتلافها بر اساس برنامه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... مشترک نیست بر اساس حضور شخصیتهاست. سردرگمی در جبهه اصلاحات نیز از همان جا ناشی می شود که آنها در مخالفت با دولت احمدی نژاد توافق دارند ولی از این مرز که بگذریم سایه روشنهای افزایش می یابد. بهمین جهت شما مبارزه شدید و معتقدانه ای را بر سر برنامه های کنونی بر اساس سیاسی نمی بینید. گفتاری نظیر مبارزه با رشوه خواری، مبارزه با فساد، حیف و میل درآمد ارزی و... برای کسب حکومت کافی نیست. این حرفهای دهان پر کن از دهان مشتی فاسد و مستبد که با اساس جمهوری اسلامی موافقت و این موافقت در واقع مخالفت با برسمیت شناختن حق انسانها در فکر کردن و زندگی کردن است بیرون می آید. چنین مخالفتی موجب جلب آراء مردم نمی شود. همین اصلاح طلبان که از فساد دولت دوره نهم صحبت می کنند، حاضر نیستند از افشاءگریهای آقای پالیزدار و یا شهبازی که در درون همین رژیم بودند و پته بزرگان قوم را بر دایره ریختند حمایت کنند، زیرا پای بزرگان قوم در میان است. اصلاح طلبان، میر حسین موسوی نخست وزیر دوران ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ را به میدان فرستاده اند که از مبارزین زمان شاه در دانشگاه تهران بود و تبلیغ می کنند که وی نخست وزیر دوران جنگ بوده و طرفدار یارانه به فقرا و کنترل تورم، جیره بندی و... است. وی مشهور به جناح "چپ" خط امامی بود که پس از کنار گذاشته شدن خانه نشین شد و کسی دیگر وی را نمی شناسد. میرحسین موسوی حکم نوستالژی را برای نسل جنگ و انقلاب دارد. ولی در دوره های قبلی که آقای میر حسین موسوی با اشتیاق و نه مانند این بار با اکراه می خواست برای مقامات بالاتر فعالیت کند به وی حالی کردند که تصاویر بی حجاب همسرش را در دوران شاه رو می کنند تا روی وی کم شود. ایشان نیز فوراً جا زد. آن تصاویر بی حجابی هنوز در کشوی میز آقای خامنه ای و شریعتمداری باد می خورد.

بر سر دعوای قوه قضائیه با مجریه بر سر میلیاردها تومان رشوه خواری و پولهای هدر داده شده که امروز از آن سخن می رود و احمدی نژاد را به جان قوه قضائیه و بر عکس افکنده است باید دانست که این رویداد غیر قابل انتظار و امر جدیدی نیست. در این کلاهبرداری که از همان بدو انقلاب رشته آن بافته شد، همه دست داشته اند و ثروت عمومی را بهدر داده اند. کار آنها نظیر کار بانکهای آمریکائیست که وامهای بدون تضمین داده اند و حال قادر به وصول آن نیستند. مافیائی در قدرت است که مجموعه ای از بازاریان هوادار رژیم که بورژوازی سنتی ایران را تشکیل می دهند، قشری از تکنوکراتها و بروکراتهای متعلق به این جناح، کلاهبرداران و کلاشانی که از وضعیت

آشفته بازار استفاده کرده و خود را به صف “انقلابیون اسلامی” افکندند و در قالب کمیته ها و سپاه به اهرمهای قدرت دست یافتند تا فقط جیب خود را پر کنند، ایران را به این وضعیت تلخ رسانده اند که ما با آن روبرو هستیم. این قشر لومپن و بی دورنما با هرگونه تغییری مخالف است، بنیاد های مفتخور که بودجه نفت را می بلعند و مراکزی که برای پخش ثروت ملی مردم و آنهم تنها در میان قشر معینی از حاکمیت خودی بوجود آمده اند در این انتخابات دست دارند تا به این ترکیب دست نخورد و مواجب آنها از راه برسد. بر سر تسلط بر بودجه نفت مبارزه مرگ و زندگی میان آنها در گیر است. همه جناحها از پول نفت ارتزاق می کنند و پول نفت شیشه عمر همه جناحهای هوادار رژیم جمهوری اسلامی است. اختلاف آنها با یکدیگر نباید به تکانهای شدید اجتماعی و به میدان کشیدن مردم منجر شود که آنگاه بوی خطر به مشام خواهد رسید.

رژیم احمدی نژاد واکنش هیات حاکمه ایران در مقابل تهدیدهای امپریالیست آمریکا و محاصره اقتصادی و خرابکاریهای عمال فریب خورده آنها در ایران بود. این جناح هم به سرکوب داخلی و هم به افزایش قدرت نظامی ایران اهمیت می داد زیرا که خطر سرنگونی خویش توسط قدرت خارجی را از نظر دور نمی داشت. وی می دید که تهدید خارجی وحدت داخلی را تحکیم می کند و این سیاست را به نحو زیرکانه ای به کار برد.

آیا خطراتی که ایران را تهدید می کرد بطور کلی مرتفع شده است؟ آیا آمریکائیا از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دست کشیده اند، آیا عربستان سعودی از تخریب در منطقه بر ضد ایران و جمهوری اسلامی دست بر می دارد؟ آیا بحران جهانی سرمایه داری که سرانجام نیز به ایران با دامنه کمتری از ضرر می رسد، ولی بهر صورت می رسد، توده های مردم را به خیابانها نمی آورد؟ جنبشهای اعتراضی را تقویت نمی کند؟ بنظر حزب ما این محتملترین احتمالات است و همین وضعیت لزوم ادامه سیاست گذشته، سیاست رژیم نظامی – امنیتی را توجیه می کند. تغییر دولت بعید بنظر می رسد. امپریالیستها از آمریکا تا اروپا گرفته فشار می آورند که چهره دیگری به جای احمدی نژاد بر سر کار آید تا آنها از موضع آبرومندانه تری در مذاکرات با ایران و اصولاً گشایش باب مذاکرات بر آیند ولی همین امر برگ برنده ای در دست حاکمیت ایران است. آنها خانم صابری را که به جرم جاسوسی گرفته بودند آزاد می کنند تا در جبهه “اصلاح طلبان” شکاف ایجاد کنند و به آمریکائیا بفهمانند که این قبیل اقدامات مسالمت جویانه و “دوستانه” از جانب جناح بنیادگراها نیز ممکن است. آنها به امپریالیستها در باغ سبز نشان می دهند. اوضاع بحرانی جهان چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، سیر حوادث در افغانستان و پاکستان و عراق و فلسطین در منطقه بهیچوجه به نفع امپریالیستها نیست و روز بروز هم وضع آنها بدتر می شود. این است که امپریالیستها در مذاکره با ایران دست بالا را علیرغم هیاهوی فراوان ندارند. حتی حلقه محاصره اقتصادی در حال شکستن است. رقبای امپریالیست برای فروش کالا به ایران بر یکدیگر رقابت می کنند زیرا حیات بازار داخلی آنها به این صادرات وابسته است. در چنین وضعیتی انتخاب احمدی نژاد ادامه سیاست گذشته ایران است که منجر به تقویت هیات حاکمه ایران شده است. مگر رویدادهای غیر قابل پیش بینی و محاسبات و زد و بندهای پشت پرده بتواند در این روند تغییری حاصل کند.

میر حسین موسوی به عنوان نخست وزیر دوران سختیها، دوران جنگ، نخست وزیر دولتی کردن ها، تبلیغ می شود تا وی را در دوران بحران جهانی به عنوان مرد شایسته ی مهار بحران جا بزنند. ولی موسوی را نسل بعد از انقلاب اساساً نمی شناسد و نسل انقلاب نیز بعد از آن همه اعدامها دل خوشی از وی ندارد. در این مدت طولانی نیز خبری ازش نبوده است. و تجربه سیاسیش به گذشته تعلق دارد. موسوی ولی عروسی برای معامله با آمریکائیهاست و باید به دور دوم برسد. در این فاصله تنور سازشهای پشت پرده و مذاکرات محرمانه ادامه دارد. تاکتیک حاکمیت روشن است. آنها هم با کارت موسوی و هم با کارت احمدی نژاد بازی می کنند و امتیاز می خواهند. اگر سیاست امپریالیستها در مورد ایران تغییر نکند و با همان زبان قلدری و “همینه که هست” به میدان آیند معلوم نیست که ضرورت تغییر احمدی نژاد منتفی شده باشد.

منسجم ترین جناح همان اصولگرایان هستند که علیرغم انتقادات بدولت و غر زدن بر سر انتخاب احمدی نژاد به توافق رسیده اند و حمایت شورای نگهبان و خامنه ای را بدنبال دارند. محتملترین رئیس جمهور آینده ایران اگر احمدی نژاد نباشد از میان خود اصولگرایان خواهد بود. اصلاح طلبان ول معطلند.

حزب کار ایران (توفان) شرکت در انتخابات را در راستای سیاست رژیم جمهوری اسلامی و در جهت تقویت این رژیم ضد بشری ارزیابی می کند. در شرایط خفقان سیاسی، فقدان احزاب سیاسی، ممنوعیت آزادی مطبوعات، نبود تشکلهای و سازمانهای صنفی و سیاسی، وجود زندانیان سیاسی، انتخابات آزاد حرف مفت است. حاکمیت جمهوری اسلامی سد راه هر تحول دموکراتیک در ایران است و از این رو باید شعار فعال تحریم انتخابات را با نقش و فعالیت روشنگرانه به شعار سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ارتقاء داد تا روشن شود که سد “ضد دموکراتیک” را باید

شکست تا آب زلال دموکراسی و آزادی جاری شود. تشویق مردم به شرکت در انتخاباتی که خود مردم تمایلی به شرکت در آن ندارند یک خطای سیاسی و همدستی با رژیم جمهوری اسلامیست. دارودسته‌هایی که مردم را تشویق به حمایت از نامزدهای تقلبی انتخاباتی می‌نمایند در واقع در پی معامله با رژیم اند تا آنها را در خیمه شب بازیهای حاکمیت در آینده بکار گیرند. مردم ایران هیچ مشروعیتی برای این مضحکه انتخاباتی قایل نیستند. تحریم فعال انتخابات صحیحترین شعار ممکن در شرایط امروز است.

“بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آن چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم”
حافظ

حزب کار ایران (توفان)

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸

toufan@toufan.org

www.toufan.org